



مبانی فقهی عملیات شهادت طلبانه

سید جواد ورعی

«عملیات شهادت طلبانه» در این مقاله به اقدامی اطلاق می شود که شخصی با قصد قربت و با علم به شهادت و با هدف ضرب به زدن به دشمن، به انجام آن مبادرت می ورزد و در این بین کشته شود.

در تاریخ اسلام و سیره اولیای الهی بالأخص سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) و یارانش نمونه این اقدام به چشم می خورد و امروزه نیز با شیوه جدید در ممالک اسلامی وجود دارد.

در این مقاله تلاش شده است زوایای مختلف این مسأله با استناد به مبانی دینی و روش فقهی تبیین شود.

نویسنده با تفکیک عملیات استشهادی از عملیات انتحاری مشروعیت شهادت طبی در آیات، روایات، سیر معصومان و لسان فقهای شیعه و سنی را مورد بررسی قرار داده، بیان می دارد با توجه به مجموع ادله موجود می توان با اطمینان از جواز مشروعیت بلکه از فضیلت و ارزش عملیات استشهادی سخن گفت.



سال هشتم / شماره اول

۳۱۲

◁ مقدمه

□ یکم.

«فرهنگ ایثار و شهادت» از ویژگیهای ادیان الهی بویژه دین مقدس اسلام است. اساساً «ایثار و فداکاری» و از خودگذشتگی فقط در منطق ادیان الهی مفاد و مفهوم پیدا می‌کند. مکتبی که جهان را منحصر به عالم طبیعت می‌داند و عالم غیب و حساب و کتاب و قیامت را انکار می‌کند، دلیلی ندارد پیروان خود را به ایثار و از خودگذشتگی فرا بخواند. هیچ مکتب مادی نمی‌تواند پیروان خود را بی‌آنکه انتظار متقابلی از دیگری داشته باشد، به فداکاری دعوت کند. زیرا تنها معیار و میزان «نفع خویش» است و بس. اگر گذشتن از مال و بخشیدن آن به دیگران هم در این بینش با تکلفاتی قابل توجیه باشد، از جان گذشتگی به خاطر دیگری هیچ توجیه معقولی ندارد. ایثار و از جان گذشتگی تنها در مکاتبی قابل توجیه است که فراتر از زندگی در این دنیا، اعتقاد به زندگی جاویدان در آخرت نیز در آن مطرح باشد. کسی می‌تواند اهل ایثار و فداکاری باشد که به سعادت برای خود پس از مرگ معتقد باشد و به خاطر رسیدن به مقام قرب الهی از خود بگذرد. استقبال از شهادت که اوج ایثار و فداکاری و از جان گذشتن است تنها از انسانی سر می‌زند که به عالم غیب و آخرت معتقد باشد؛ از همین رو حضرت امام خمینی، رهبر فقید انقلاب اسلامی در سالهای آغازین پس از پیروزی انقلاب جوانان و نوجوانان پاک‌سرشت را پند می‌داد که مبادا فریب شعارهای دروغین مکاتب مادی را بخورند. ایشان شعارهای «ایثار و از جان گذشتگی» رهبران کمونیسم را فریبکاری و بازی‌گری می‌دانست که به منظور فریب دادن و بهره‌کشی از ساده‌لوحان سر داده می‌شود.^۱

□ دوم.

اسلام به عنوان آخرین دین الهی که هم جهانی است و هم ابدی، برای حفظ موجودیت خود و رسیدن به مقاصد عالی به اهرمها و عواملی نیاز دارد. از آنجا که جریان تقابل حق و باطل جریانی ازلی و ابدی است و جهان هیچ‌گاه از این دو جنبه خالی نبوده و نخواهد بود، هر چند در نهایت جبهه حق پیروز خواهد شد، طبعاً بقای جبهه حق، بخصوص دینی که بخواهد در عالم فراگیر شود و ابدی و همیشگی نیز باشد و عرصه را بر زورمندان و قدرتمندان تنگ نماید، حق مظلومان و مستضعفان را از ستمگران و مستکبران بستاند، بدون بهره‌گیری از



راههای مختلف و متناسب با زمان و مکان امکان پذیر نیست. «فرهنگ جهاد و شهادت» یکی از مهمترین راهها و عوامل پیروزی در این رویارویی است. مسلمانان بیش از ده سال در مکه تحت شدیدترین فشارها و آزار و اذیتها مقاومت کردند، نه نیرو و امکانات کافی برای جهاد داشتند و نه از نفوذ لازم برخوردار بودند، پس از هجرت به مدینه و تأسیس حکومت و به دست گرفتن قدرت و دستیابی به امکاناتی محدود، مأمور به جهاد گشتند. مسلمانان به قدری تحت فشار بودند که برای دست بردن به شمشیر و دفاع از ایمان و اعتقاد خویش لحظه شماری می کردند. ایمان به اسلام چنان تحول روحی در مسلمانان ایجاد کرده بود که از مرگ و شهادت استقبال می کردند. آیات قرآن - که در مناسبتهای مختلف نازل می شد - و سیره رسول اکرم (ص) نقش بسیار مهمی در تحول روحی مردم داشت. تجلیل از کسانی که با جان و مال خود جهاد کنند و بیان این نکته که چنین اشخاصی با خدا معامله کرده و «اجر عظیم»،^۲ «بهشت ابدی»^۳، «رضایت الهی»^۴ و «فوز عظیم»^۵ در انتظار آنهاست، مسلمانان را به حضور در میدانهای جهاد و جانبازی در راه خدا تشویق می کرد. همین نویدها که خداوند متعال به وسیله پیامبرش به مردم می داد و سیره شخص پیامبر (ص) از مهمترین عوامل تشویق آنان به جهاد و مبارزه و پیشروی به سمت اهداف اسلامی بود. آنان برای حضور در میدان جنگ و نیل به شهادت از یکدیگر سبقت می جستند.

□ سوم.

تاریخ صدر اسلام و جنگهای مسلمین با کفار و مشرکین مملو از رشادتها و مجاهدتهای مجاهدان راه خداست. پیامبر آنان را به گونه ای تربیت کرد که برای رسیدن به منزلت خاص شهیدان سر از پا نمی شناختند. سخن پیامبر که «فوق کل ذی برّ حتی یقتل فی سبیل الله و اذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ»^۶ در عمق جان مسلمانان رسوخ کرده بود. هنگامی که رسول خدا در آستانه اولین جنگ مسلمانان با مشرکان مکه - جنگ بدر - از آنان نظر خواهی کرد، سعد بن معاذ از بزرگان انصار اظهار داشت:

«ای رسول خدا! ما به تو ایمان آورده و تصدیقت کردیم، اکنون نیز دنبال تو و آماده فرمان تویم. به خدا سوگند اگر به دریا بزنی ما هم پشت سر تو در دریا فرو خواهیم رفت...»^۷

عمیر بن حمام به دنبال تلاوت آیات جهاد در آغاز همین جنگ در حالی که مشغول خوردن خرما بود، خرماها را به زمین ریخت و گفت:



«به به! فاصله من با بهشت فقط همین مقدار است که اینان مرا بکشند.»^۸

بلافاصله شمشیرش را برداشت و به صفوف دشمن زد و پس از کشتن و مجروح ساختن عده‌ای به شهادت رسید. عده‌ای نیز از او پیروی کردند.

در جنگ احد پیر مردی به نام عمرو بن جموح که لنگ بود و به سختی راه می‌رفت و از جنگ معاف بود، در حالی که چهار پسرش در رکاب پیامبر(ص) عازم میدان جنگ بودند خود نیز عازم نبرد شد و هر چه تلاش کردند او را از جهاد باز دارند، نپذیرفت و گفت: مگر ممکن است آنان به بهشت بروند و من در شهر نزد زنها و بچه‌ها بمانم؟! لباس رزم پوشید و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! مرا به خانواده‌ام بر مگردان. پیامبر(ص) نیز وقتی با اصرار او روبه‌رو شد از اقوام او خواست که مانع حضورش در جبهه جنگ نشوند، شاید خداوند او را به آرزویش برساند و شهید شود. با اجازه پیامبر در جنگ حضور یافت و به شهادت رسید و پیکرش در سرزمین احد به خاک سپرده شد و بدین وسیله دعایش مستجاب گردید.^۹

در کوران جنگ احد شایع شد که پیامبر کشته شد. بسیاری از مسلمانان روحیه خود را باختند و از معرکه گریختند. این جنگ که به خاطر تخلف گروهی از مسلمانان به شکست سپاه منتهی شد، از حوادث تلخ تاریخ اسلام به شمار می‌آید. تعدادی از مسلمانان جان برکف مانند پروانه بر گرد وجود پیغمبر می‌چرخیدند. علی رغم آنکه امیدی به زنده ماندن نداشتند، اما حاضر به ترک میدان جنگ نشدند. علی بن ابی‌طالب(ع) در رأس این گروه قرار داشت که بیش از نود زخم بر تن مبارکش نشست. در همین جنگ بود که جمله معروف «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار» در وصف آن حضرت ندا داده شد. انس بن نضر از جمله این گروه بود که وقتی بادو تن از فراریان روبه‌رو شد که نشسته و منتظر نتیجه نبرد بودند، با ناراحتی پرسید: چرا اینجا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا کشته شد. پاسخ داد: زندگی پس از مرگ رسول خدا چه ارزشی دارد؟! برخیزید و به میدان بروید و مانند رسول خدا به شهادت برسید. خود به میدان بازگشت و با رشادت جنگید و به شهادت رسید. هفتاد ضربه به صورت او وارد شده و پیکرش را از لباسهایش شناسایی کردند.^{۱۰}

در کوران همین جنگ بود که پیامبر بیعتش را از سماک بن خرشه (ابودجانه) برداشت تا معرکه را ترک کند، اما او حاضر نشد پیامبر را تنها بگذارد و در برابر دشمن ایستاد. موارد فراوان دیگری از این قبیل در کتب تاریخ ثبت است که مجال نقل آنها نیست.



□ چهارم.

بدون شک یکی از رمزهای موفقیت برق‌آسای اسلام در رسیدن به اهداف خود و گشودن قلبهای انسانهای شیفته حقیقت و دژهای مستحکم سرزمینهای مختلف در کمتر از نیم قرن، «فرهنگ ایثار و شهادت طلبی» در این مکتب است. در مکتبی که جهاد در راه خدا پلی برای رسیدن به «احدی الحسینین» است، شکست معنا و مفهومی ندارد. مکتبی که بتواند پیروانش را به گونه‌ای تربیت کند که نبرد با دشمن و کشته شدن را رسیدن به سعادت ابدی بدانند، از هیچ قدرتی هراس نخواهد داشت و هیچ مانعی قادر نخواهد بود او را از رسیدن به اهدافش باز دارد و در میانه راه متوقف سازد. تعالیم اسلام منطبق بر فطرت پاک انسانی است؛ از این رو هر قدرتی که مانع رسیدن این تعالیم به مخاطبانش شود، با چنین روحیه‌ای از میان برداشته می‌شود. ملتی که از شهادت استقبال کند، آمادگی لازم را برای ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی در راه اهداف خویش داشته باشد، همیشه عزیز و سربلند بوده و مورد تحسین همه انسانهای منصف و آزاده است. هیچ کس ملت ترسو و زبون و سست‌عنصر را که به خاطر دلبستگی به دنیا و زندگی چند روزه تن به هر پستی و ذلتی می‌دهد، تحسین نمی‌کند. چنین قوم و ملتی همیشه مورد سرزنش مردم است. اسلام هیچ‌گاه به ضرب شمشیر در جهان پیش نرفته، این مکتب آن قدر تعالیم و ارزشهای انسانی دارد که دل‌های پاک را به خود جلب و جذب کند و نیازی ندارد که به زور سرنیزه بر مردم حکم براند، به علاوه که اسلام بر دل‌ها حکومت داشته و دارد و هیچ‌گاه به زور شمشیر و نیزه نمی‌توان بر دل‌ها حکومت کرد. وجود روح ایثار و شهادت طلبی در مسلمانان صدر اسلام حکایت از آن دارد که آنان با رضایت کامل و عشق و علاقه پیرو این مکتب بودند، هیچ‌گاه کسی با اجبار دل درگرو مکتب و آیینی نمی‌سپارد و برای آن جانفشانی نمی‌کند.

□ پنجم.

دشمنان به خوبی این رمز پیروزی را شناسایی کرده و در طول تاریخ تلاش کردند، مردم را از این فرهنگ رهایی‌بخش جدا سازند. هیچ استبدادی ندارد اتهامی که پاره‌ای از مستشرقین به اسلام وارد ساختند و گفتند: اسلام با شمشیر گسترش یافت، با همین قصد و انگیزه صورت گرفته باشد. اگر از زورمداران و ستم‌پیشگان بگذریم، آشنایان با تاریخ نیک می‌دانند که بسیاری از مردم دنیا با طیب خاطر به اسلام گرویدند و این آیین پاک را پذیرفتند.



اما بسا که برای جدا کردن مسلمین از فرهنگ جهاد و شهادت - که آنان را در برابر آسیبها بیمه می‌کند و آمادگی مستمیری را در آنها ایجاد می‌نماید - چنین اتهامی را مطرح کرده باشند تا مسلمین برای دفع این اتهام سخن از جهاد و مبارزه به میان نیاورند. برای آنکه از تیغ زبان دشمن در امان بمانند، عجالاً جهاد را تعطیل کنند و حتی در فرهنگنامه اسلام نیز از جهاد سخن نگویند. چنان که بعضی از ساده‌لوحان و به اصطلاح روشنفکران در این دام گرفتار آمدند. برای آنکه در برابر تبلیغات مسیحیت که خود را طرفدار صلح و آشتی معرفی می‌کنند، به خیال خود از اسلام دفاع نمایند، با «جهاد» قهر کردند و سخن گفتن از جهاد و مبارزه را کوبیدن بر طبل جنگ خواندند. چنان که حاکمان ستمگر اموی و عباسی که به چیزی جز ریاست و قدرت نمی‌اندیشیدند، تفکر «حرمت مبارزه با حکومت» را حتی اگر حاکم جائز و ستمگر باشد، ساختند و پرداختند و روحانیان بی‌هویت را برای ترویج آن به کار گرفتند.

مبارزه حاکمان جائز با مکتب سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و همه مظاهر آن به خوبی نشانگر آن است که دشمن به خوبی از رمز موفقیت مسلمین آگاه شده و تمام تلاش خود را برای مقابله با آن به کار بسته است. روزی امویان نهضت عاشورا را «خروج علیه امیرالمؤمنین یزید» خواندند تا مردم را فریب دهند و بتوانند کاروان حسینی را سرکوب کنند^{۱۱}، روز دیگر عباسیان به منظور از بین بردن کانون جهاد و مبارزه علیه ظلم و بی‌عدالتی قبر مطهر آن حضرت را منهدم کرده و حریم حرم مطهر را شخم زدند.^{۱۲}، روزی دیگر با ایجاد اختلاف و نزاع میان مسلمانان به قتل شیعیان و عزاداران حسینی پرداختند و خود پشت صحنه به رقص و پایکوبی پرداختند.^{۱۳} روزی دیگر استعمارگران و چپاولگران عالم به ریشه کن کردن مظاهر نهضت حسینی پرداخته و از برگزاری هر مجلس و محفل عزاداری ممانعت به عمل آوردند و توسط ایادی خود همچون رضاخان میرپنج در ایران، آتاترک در ترکیه و امین‌الله خان در افغانستان با شعایر مذهبی به مبارزه برخاستند.^{۱۴} روز دیگر در سرزمینهای اشغالی فلسطین صهیونیستها کنگره شیعه‌شناسی تشکیل داده و خواستار مبارزه با مظاهر نهضت حسینی و فرهنگ شهادت از یک سو و جلوگیری از گسترش فرهنگ انتظار ظهور مهدی موعود (عج) از سوی دیگر شدند.^{۱۵}

امروز نیز نهضت «شهادت‌طلبی» مسلمانان را که از ظلم و بی‌عدالتی مستکبران عالم کاسه صبرشان لبریز شده، تروریزم می‌خوانند تا با فریب افکار عمومی بتوانند آنان را قتل عام کنند. منطق امروز استکبار جهانی کاملاً بر منطق امویان در کشتار کاروان حسینی در سال ۶۱





هجری منطبق است. آن روز شهادت طلبی حسینیان را خروج علیه حکومت مشروع خوانده و آنان را متهم به خروج از اسلام می‌کردند، امروز نیز شهادت طلبان پیرو امام حسین(ع) را تروریست می‌خوانند که با ترور بی‌گناهان، حقوق بشر و آزادی و عدالت - که به ادعای آنان اصول اخلاق آمریکایی است -^{۱۶} را زیر سؤال می‌برند!

زینب کبرا(س) قافله سالار کربلا هنگامی که اندوه فراوان امام سجاد(ع) را در کنار پیکرهای شهدای کربلا دید، او را تسلیت داده و این چنین نوید داد و از پیروانی سخن گفت که مایه روشنی چشم ماست. فرمود:

«در سرزمین کربلا پرچمی بر می‌افرازند که اثر پدردت سیدالشهداء کهنه نشود و راه و رسمش در طول زمان محو نگردد، و رهبران کفر و پیروان ضلالت هر چه تلاش کنند تا آن را نابود سازند، جز اینکه بر علو و عظمت آن حضرت بیفزایند، کاری از پیش نمی‌برند».^{۱۷}

□ ششم.

این مقاله در صدد است به بررسی «عملیات استشهادی» با استناد به مبانی دینی پردازد و به پاره‌ای از شبهاتی که در این زمینه مطرح می‌شود، پاسخ گوید و با تبیین زوایای مختلف این مسأله نشان دهد که «عملیات شهادت طلبانه» شیوه‌نوی از قیام شهادت طلبانه امام حسین(ع) و یارانش در کربلاست. در کربلا امام حسین(ع) و یاران باوفایش با علم و آگاهی از اینکه در برابر دشمن تا دندان مسلح به شهادت خواهند رسید، با هدف دفاع از دین و راه و روش رسول خدا(ص) و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و تسلط افراد نالایقی که صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را نداشتند، ایستادند و جان خود را فدا کردند. نه تنها هیچ کس با هر



عقیده و مسلکی آنان را به خاطر اقدام شهادت طلبانه شان سرزنش نکرد، بلکه آنان الگویی برای بشریت در طول تاریخ گشتند. تا ملت‌های تحت ستم و مستضعف برای دفاع از موجودیت خود در برابر متجاوزان جنایت‌پیشه، با عشق به لقای الهی از مرگ و شهادت استقبال کنند، زیرا راهی مؤثر برای دفاع جز فداکردن جان ندارند. جایی که تعداد اندکی مؤمن در برابر خیل عظیم دشمن قرار گرفته و راهی برای ضربه زدن به دشمن جز اینکه تن به شهادت دهد و با خون پاک خویش دشمن را رسوا سازد، چنین اقدامی تاسی به قیام ابا عبدالله است.

□

◀ ماهیت عملیات استشهادی

عملیات شهادت طلبانه به معنای عام آن به اقدامی اطلاق می‌شود که شخصی با قصد قربت و با علم به شهادت و با هدف ضربه زدن به دشمن به انجام آن مبادرت می‌ورزد و در این راه کشته شود. در تاریخ اسلام و سیره اولیای الهی بالخصوص سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) و یارانش نمونه این اقدام به چشم می‌خورد.

از آنجا که عملیات استشهادی از نظر شکلی به انتحار و خودکشی شباهت دارد، عده‌ای آن را جایز نمی‌دانند. دلایلی که در این مقاله مورد استناد قرار می‌گیرد، مشروعیت و فضیلت عملیات استشهادی به معنای عام را اثبات می‌کند و طبعاً شامل عملیات استشهادی به معنای خاص آن هم می‌شود، اما چون شبهات به نوع جدید از عملیات استشهادی متوجه است، قلم به سمت و سوی اثبات این نوع عملیات خاص معطوف می‌شود. حقیقت این است که مشروعیت چنین عملیاتی در مکتب تشیع که پیروان آن افتخار انس با مکتب سیدالشهدا (ع) را دارند، آشکار



است، اما به لحاظ پاره‌ای از سؤالات و ابهامات، در میان اهل سنت، نیازمند تبیین و پاسخگویی است. گروهی از علمای اهل سنت به خاطر ابتلا به این سؤالات، با تکیه بر مبانی فقه اهل سنت به دفاع از آن برخاسته‌اند. برای آنکه با تکیه بر مبانی فقه اهل بیت نیز مشروعیت و فضیلت این نوع عملیات روشن شود و ابهامات و سؤالات بر طرف گردد، به بررسی این موضوع می‌پردازیم، هر چند در خلال بحث به قراین و شواهدی هم اشاره خواهیم کرد که بنا بر مبانی اهل سنت و پیروان آن مذاهب قابل توجه است. بدیهی است هر بحث فقهی که برای نخستین بار در موضوعی جدید مطرح می‌شود، نتواند همه زوایای آن موضوع را بشکافد و به همه سؤالات و ابهامات پاسخ گوید و هیچ پرسش جدیدی را موجب نشود. امید آنکه با بذل عنایت صاحب نظران این بحث منقح‌تر و دقیق‌تر پیگیری شود و قدمی در راه دفاع از آرمان مسلمانان مظلوم در برابر استکبار جهانی برداشته شود.

◀ عملیات استتبهادی یا انتحاری؟

دقت در عملیات شهادت طلبانه نشان می‌دهد که این رفتار هم از جهت «قصد و انگیزه»، هم از جهت «هدف و غایت» و هم از نظر «آثار و پیامدها» با انتحار تفاوت اساسی دارد. غفلت از شکاف عمیقی که میان این دو گونه رفتار و عاملان آن وجود دارد، سبب شده که عده‌ای آن را با «انتحار» اشتباه کنند.

کسی که به مبارزه با دشمن قیام می‌کند، گاهی در این مبارزه به دست دشمن کشته می‌شود و گاهی نیز در اقدامی که برای ضربه زدن به دشمن انجام می‌دهد، خود نیز کشته می‌شود بدون اینکه کشته شدن او مستقیماً به دست دشمن باشد. در این نوع دوم ابهام بیشتر است و از نظر افرادی جایز نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که این تفاوت نباید موجب شود که نوع دوم را انتحار و خودکشی بنامیم زیرا:

اولاً: قصد و انگیزه اقدام کننده اعلاء کلمة الله و دفاع از ایمان و اعتقاد و مقدسات دین و سرزمین اسلامی است، به همین دلیل به شرف شهادت نایل می‌شود.

ثانیاً: هدفش از جنبه شخصی نیل به فوز عظیم شهادت و سعادت ابدی است و از جنبه اجتماعی کشتن یا مجروح ساختن دشمن و ضربه زدن به او، ایجاد رعب و وحشت در جبهه دشمن و روحیه بخشیدن به مسلمانان است.

ثالثاً: چنین شخصی از جنبه فردی دارای قدرت و قوت روحی، شجاعت و شهامت و



ایمان و اعتقادی راسخ است که با آگاهی کامل قدم در این میدان می‌گذارد. در حالی که شخصی که خودکشی می‌کند، در هیچ یک از ابعاد سه گانه یاد شده کمترین شباهتی به مجاهد فی سبیل الله ندارد؛ نه قصد و انگیزه‌اش الهی است، نه در مقام دفاع از ایمان و اعتقاد دینی است بلکه عمل او نشانه بی‌ایمانی یا ضعف ایمان است که با ارتکاب عمل خودکشی و گناه کبیره گرفتار عذاب الهی می‌شود، هدفی نیز جز نفع خود و راحت شدن از گرفتاریهای روحی خود ندارد. از جنبه اجتماعی نیز کمترین تأثیری در رشد اجتماع یا مقابله با دشمن ندارد. اساساً چنین فردی با خود مشکل دارد. شخص ضعیف النفسی است که برای گریز از مشکلات و گرفتاریها و واقعیات زندگی به حیات خود خاتمه می‌دهد. پس عملیات استشهادی نوع دوم را نمی‌توان خودکشی به معنای مصطلح آن شمرد بلکه مصداقی از عملیات استشهادی به معنای عام آن است، البته با تفاوتی که این تفاوت حکم مسأله را دگرگون نمی‌سازد، بلکه از جهاتی بر نوع اول برتری دارد.

◁ ادله مشروعیت عملیات استشهادی

□ الف. آیات قرآن

○ جهاد در راه خدا

«جهاد در راه خدا» عنوانی است که بر تلاش و مبارزه با دشمن اطلاق می‌شود؛ اینکه گروهی از مؤمنان با جان و مال خویش با خدا معامله می‌کنند و در مقابل بذل جان و مال بهشت جاویدان الهی را دریافت می‌کنند. بر چنین افرادی هم صدق می‌کند. قبل از بررسی این دلیل چند نمونه از آیات قرآن را که درباره جهاد با تعبیر مختلفی وجود دارد، ملاحظه کنید:



«ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم»^{۱۸}

در این آیه از معامله گروهی از مؤمنان با خدا سخن گفته شده که «جان و مال خود را به خدا تقدیم می‌کنند و در مقابل بهشت جاویدان الهی را دریافت می‌کنند»، «در راه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند». این دو تعبیر و عنوان، شامل هر دو گروهی که در سطرهای پیشین معرفی کردیم، می‌شود؛ هم کسی که به قصد قربت به میدان جهاد و شهادت قدم می‌گذارد و به دست دشمن شهید می‌شود و هم کسی که با همین انگیزه به مصاف با

دشمن می‌رود و برای نابودی جمعی از دشمنان اقدامی می‌کند که خودش هم در ضمن کشته می‌شود. هر دو با خداوند عقدی منعقد می‌کنند تا بر اساس آن جان و مال خود را با بهشت ابدی معامله کنند. بلکه می‌توان صدق مفهوم «اشتراک» به معنای خرید جان و مال مؤمن توسط خداوند در برابر بهشت^{۱۹} را در عملیات استشهادی روشن‌تر یافت چون حقیقتاً جاننش را به خدا می‌فروشد.

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد»^{۲۰}

این آیه نیز شبیه آیه قبلی است که بعضی از انسانها برای رضایت الهی جان خود را فدا می‌کنند و به او واگذار می‌نمایند.

«...جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون»^{۲۱}

در این آیه به همه مردم دستور می‌دهد که با اموال و جانهای خودتان در راه خدا جهاد کنید که خیر شما در آن است. «جهاد با مال و جان» نیز عنوانی است که بر هر دو گروه یاد شده، منطبق است. کسی که به عملیات شهادت طلبانه اقدام می‌کند، حقیقتاً در راه خدا مجاهده می‌کند؛ هم انگیزه‌اش الهی است و هم هدفش ضربه زدن به دشمنان خدا و یاری دین اوست. اطلاق لفظ «جهاد فی سبیل الله» شامل چنین فردی هم می‌شود.

○ جانبازی در راه خدا

«ماکان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخرصة فی سبیل الله و لا یطئون موطناً یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلاً الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین»^{۲۲}

در این آیه مبارکه از اینکه مسلمانان از دستور رسول خدا سرپیچی نموده و برای حفظ جان خود پیامبر را حمایت نکنند و بدین وسیله از جان آن حضرت چشم‌پوشند، اظهار ناخشنودی شده و آن را زینده مسلمانان ندانسته است. سپس از پاداشی که از رهگذر تحمل تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا و مقاومت در برابر ضربات دشمن نصیب مسلمانان خواهد شد سخن می‌گوید.

بدیهی است وقتی که مسلمانان مجاز نباشند برای حفظ جان خود، از جان پیامبر که در معرض خطر قرار می‌گیرد، بگذرند و موظف باشند برای حمایت از پیامبر فداکاری نموده و از جان خود بگذرند و مشکلات را تحمل نمایند، به طریق اولی چنین وظیفه‌ای را در راه



حفظ دین و حمایت از راه و رسم پیامبر و هدف آن حضرت بر عهده دارند. دین و آیینی که پیامبران و اولیای الهی جان خود را در راه حمایت از آن فدا نمودند. پس جانبازی در راه دین خدا نه تنها مانعی ندارد، بلکه وظیفه مسلمانان بوده و از بهترین اعمال به شمار می‌رود و یکی از مصادیق بارز جانبازی در راه دین خدا انجام «عملیات استشهادی» برای ضربه زدن به دشمنان است.

○ ضرورت آمادگی نظامی

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم...»^{۲۳}

این آیه به مسلمانان امر می‌کند که هر قدر توان دارید، از نیروی انسانی و ادوات جنگی تدارک ببینید که در برابر مشرکان همواره مهیا باشید.^{۲۴} در بعضی از روایات «قوه» را توان تیراندازی و در بعضی دیگر دژهای مستحکم معنا کرده‌اند.^{۲۵} در بعضی دیگر با رنگ سیاه خضاب کردن محاسن معنا کرده‌اند،^{۲۶} روشن است که روایات بیانگر بعضی از مصادیق «قوة» است که متناسب با عصر نزول آیه و صدور روایات می‌باشد.

«ترهبون به عدو الله و عدوكم» به منزله علت این دستور است، یعنی به منظور ترساندن دشمنان خدا و دشمنان خود همیشه آماده باشید. برخی از فقها نتیجه گرفته‌اند که «هر چه به آن ترساندن حاصل شود، خوب است»^{۲۷}

عملیات شهادت طلبانه مهمترین هدفش سلب امنیت از دشمن است.

شیخ الشریعه اصفهانی در پاسخ استفتایی در خصوص حمله روس، انگلیس، فرانسه، ژاپن بلژیک، صرب و مونته‌نگرو به دولت عثمانی ضمن واجب شمردن دفاع از بلاد مسلمین بر همه فرق اسلامی از آنان می‌خواهد که به قدر توان و میسر بذل جهد نمایند:

«یکی به مال، دیگری به جان، ثالثی به بذل سلاح، رابعی به آبرو و جاه، خامسی به اعمال حيله و تدبیر، سادسی به زدن تفنگ و تیر و هکذا».

سپس برای این منظور به آیه مبارکه «ترهبون به...» استناد می‌جوید.^{۲۸} این فتوا شامل چنین عملیاتی در مقام دفاع از بلاد مسلمین می‌شود.

نتیجه آنکه عناوینی که در آیات یاد شده مطرح است و درباره مجاهدان راه خدا به کار رفته مانند «جهاد با جان»، «معامله با خدا و خریدن بهشت و رضای الهی در برابر بذل جان»،



«آمادگی نظامی به منظور ایجاد رعب در دل دشمن»، «ضرورت فداکاری و جانبازی در راه حمایت از پیامبر و دین خدا» همگی درباره کسانی که با قصد قربت و مقابله با دشمنان دین خدا به عملیات استشهدی اقدام می‌کنند، صادق است.



□ ب. روایات

علاوه بر آیات قرآن، روایات فراوانی وجود دارد که به روشنی بر مشروعیت و فضیلت عملیات استشهدی دلالت می‌کند. هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت.

روایتی که از رسول خدا (ص) پیرامون ارزش برتر شهادت در مقدمه نقل کردیم، از معروفترین روایات در موضوع مورد بحث است. مسلمانان برای رسیدن به برترین نیکیها که شهادت در راه خداست، سر از پا نمی‌شناختند. امام صادق (ع) برترین جهاد را جهادی می‌شمارد که مرکب شخص پی شود و خونس در راه خدا به زمین ریخته شود.^{۲۹} پیامبر اکرم (ص) نیز محبوب‌ترین قطره نزد خدای سبحان را قطرهٔ خونی می‌شمارد که در راه خدا بر زمین می‌ریزد:

«ما من قطرة احبّ الی الله عزّ و جلّ من قطرة دم فی سبیل الله.»^{۳۰}

اولیای دین نه تنها مردم را به دفاع از ایمان و اعتقاد و ارزشهای دینی دعوت می‌کردند، بلکه دفاع از جان و مال و ناموس را نیز لازم شمرده و حتی استقبال از خطر جانی را در راه دفاع از جان و ناموس و جان نزدیکان نیکو شمرده و کسی را که در این عرصه کشته شود، شهید خوانده‌اند:

«من قتل دون عیاله فهو شهید، من قتل دون ماله فهو بمنزلة الشهید.»^{۳۱}



از امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) سؤال کردند کسی که در سفر اهل و عیالش را به همراه دارد و عده‌ای به آنان طمع می‌کنند، آیا باید در دفاع از آنان بایستد هر چند بترسد که به قیمت جانش تمام شود؟ حضرت فرمود: بله باید بایستد و دفاع کند.^{۳۲}

دسته دیگر احادیثی است که از عشق و علاقه اولیای الهی به شهادت سخن می‌گویند. از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمودند: «و الذی نفسی بیده لوددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیا فاقتل ثم احیا فاقتل»^{۳۳} قسم به کسی که جانم در دست اوست، دوست داشتم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده گردم، دو باره کشته شوم، بار دیگر زنده شوم و مجدداً کشته شوم.»

چه اینکه از امام علی بن ابی طالب(ع) نیز نقل شده که حضرت عشق و علاقه خود را به مرگ و شهادت بیش از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر توصیف نموده است: «و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امة»^{۳۴}

شبهه این جملات از ائمه و اولیای دیگر نیز نقل شده است. امام حسین(ع) علاقه خود به شهادت را در قالب این بیت ابراز فرمودند:

«وان یکن الابدان للموت انشئت فقتل امریء بالسیف فی الله اجمل»^{۳۵}
اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا، بهتر و زیباتر است.»

شبهه این جملات توسط اهل بیت و یاران امام حسین(ع) در شب عاشورا نیز ابراز شد. هنگامی که امام بیعت خود را از اصحاب خود برداشت، یکی پس از دیگری با بیان جملاتی که از عشق به شهادت ناشی می‌شد، به حضرتش ابراز وفاداری کردند. فرزندان عقیل از اینکه امام را در برابر دشمن تنها بگذارند، تبری جسته و اظهار داشتند:



«به خدا سوگند چنین نمی‌کنیم، جان و مال و خانواده خود را فدای تو می‌کنیم و به همراه تو با دشمن می‌جنگیم تا کشته شویم.»

مسلم بن عوسجه نیز گفت:

«هرگز از تو جدا نمی‌شوم، حتی اگر سلاح جنگی در اختیار نداشته باشم، دشمن را با سنگ مورد حمله قرار می‌دهم تا با تو کشته شوم.»

سعید بن عبدالله حنفی نیز گفت:

«به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، آن گاه زنده زنده مرا می‌سوزانند و خاکسترم را بر باد می‌دهند، و هفتاد مرتبه این حادثه تکرار می‌شود، هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو کشته شوم، چرا چنین نکنم، در حالی که یک مرتبه کشته خواهم شد و به کرامت ابدی خواهم رسید.»

دیگر اصحاب و اهل بیت آن حضرت نیز سخنانی شبیه به آن را ابراز کردند.^{۳۶} در روز عاشورا نیز با عمل خویش گفتار خود را مبنی بر عشق به شهادت به اثبات رساندند.

□ ج. سیره پیامبر و اولیای خدا

روشنتر و گویاتر از کلمات پیامبر اکرم (ص) و اولیای الهی، سیره آن بزرگواران است که دلیل قاطعی بر مشروعیت و فضیلت شهادت طلبی است. بسیاری از پیامبران الهی در راه احیای دین خدا در برابر مستکبران ایستادند و با علم به اینکه در این راه جان خود را فدا خواهند کرد، عقب نشینی نکرده و شهادت در راه خدا را با افتخار در آغوش گرفتند، زکریا و یحیی دو پیامبر الهی در راه حراست از ارزشهای الهی و حق و عدالت و دفاع از بانوی صالح عصر خویش حضرت مریم (س) به دست یهودیان سرکش به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. پیامبر اسلام در جنگها چنان به قلب دشمن حمله می‌کرد که اصحاب آن حضرت بر جان او بیمناک می‌شدند و به شهادت علی (ع) در کوران جنگ که به پناهگاهی نیاز داشتند، به آن حضرت متوسل شده و در پناه ایشان قرار می‌گرفتند.^{۳۷} چه اینکه امام علی (ع) نیز از آغاز تا لحظه شهادت با مرگ زندگی می‌کرد و در انتظار شهادت لحظه شماری می‌نمود. در شب هجرت رسول خدا (ص) (لیلة المبیت) به امر آن حضرت در بستر وی قرار گرفت تا پیامبر بتواند از آسیب دشمن در امان باشد بدون آنکه بداند به سلامت خواهد بود.^{۳۸}

علی (ع) به نقل یکی از مورخان اهل سنت می‌فرماید: در جنگ احد وقتی شایعه قتل رسول خدا (ص) پیچید من که مطمئن بودم پیامبر از جنگ نمی‌گریزد، هنگامی که او را در



جمع کشتگان نیافتم، فکر کردم شاید خداوند به خاطر رفتار ما او را به آسمان برده باشد، لذا تصمیم گرفتم به جنگ ادامه دهم تا به شهادت برسم. غلاف شمشیرم را شکستم و شروع به جنگ کردم. دشمن که مرا این گونه مصمم دید، راه مقابلم را گشود، ناگاه چشمم به رسول خدا افتاد که روبه‌رویم ایستاده، فرمود: یا علی! تو چرا فرار نمی‌کنی؟ عرض کردم: کجا روم و شما را تنها بگذارم، به خدا قسم از شما جدا نخواهم شد تا کشته شوم یا خدا تو را پیروز گرداند.^{۳۹} در همین جنگ بود که شمشیر آن حضرت شکست و پیامبر شمشیر خود «ذوالفقار» را به علی داد و جمله معروف «لا فتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار» میان زمین و آسمان ندا داده شد.^{۴۰}

وقتی آیه مبارکه «أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون»^{۴۱} نازل شد، از آن حضرت نقل شده که می‌دانستم در زمان رسول خدا فتنه‌ای رخ نخواهد داد و این فتنه مربوط به بعد از وفات پیامبر است. درباره فتنه از آن حضرت سؤال کردم و توضیحاتی به من داد. عرض کردم: آیا شما در جنگ احد به من نوید شهادت ندادید؟ آیا من باید زنده باشم و منتظر آن فتنه باشم؟ فرمود: تو آن زمان را درک خواهی کرد ولی پس از آن به فیض عظیم شهادت نایل خواهی شد.^{۴۲}

ماجرای نهضت امام حسین(ع) در کربلا و وضعیت اهل بیت و اصحاب ایشان و عشق به شهادت در راه خدا و استقبال از آن با علم به شهادت و خوشحالی آنان در شب عاشورا همگی گواه صادقی است بر مشروعیت و فضیلت شهادت‌طلبی و استقبال از مرگ. در بسیاری از موارد یاد شده با اطمینان می‌توان گفت که آن بزرگواران خود در سلسله علل و اسباب شهادت خویش قرار دارند، و شاید مهمترین علت و سبب مرگ و شهادت آنان، رفتارشان و شیفتگی شان از شهادت باشد. حتی یکی از تحلیل‌های قوی و معتبر از قیام ابا عبدالله(ع) این است که آن حضرت چون می‌دانست با حیات خود نمی‌تواند اسلام را از خطر حکومت بنی‌امیه نجات دهد، با مرگ و شهادت خویش این مهم را تحقق بخشید و مشعل هدایت بشر و اسوه مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی شد.

در ماجرای داستان اصحاب اخدود روایتی در منابع اهل سنت نقل شده که امین‌الاسلام طبرسی نیز در تفسیر شریف مجمع‌البیان آن را نقل نموده و ماجرا از این قرار بود:

«صهیب از رسول خدا نقل می‌کند که، در قصه اصحاب اخدود پادشاهی ستمگر بود که روزی سخت بیمار شد. جوانی دارای کرامات که بیماران را شفا می‌داد در آن شهر



زندگی می‌کرد. ولی ایمان و اعتقادی به پادشاه که خود را ربّ مردم می‌دانست، نداشت و به پروردگار عالم ایمان داشت. او را برای معالجه نزد شاه می‌برند. شاه می‌پرسد: آیا می‌توانی مرا شفا دهی؟ پاسخ می‌دهد: من کسی را شفا نمی‌دهم، من فقط دعا می‌کنم و پروردگار عالم شفا می‌دهد. پادشاه بر می‌آشوبد که مگر ربّ تو من نیستی؟! پاسخ می‌دهد: نه، کسی ربّ من است که ربّ تو نیز هست. هر چه از او می‌خواهد که دست از این اعتقاد بردارد، نمی‌پذیرد. دستور می‌دهد جوان را به بالای کوهی برده و از آنجا به زمین پرتاب کنند. وقتی او را به بالای کوه می‌برند، از درگاه خدا می‌خواهد که مأموران را به سزای اعمالشان برساند. همه مأموران به پایین سقوط می‌کنند و او سالم نزد پادشاه باز می‌گردد. وقتی از ماجرا جویا می‌شود، جوان پاسخ می‌دهد که پروردگار عالم آنها را مجازات کرد.

بار دیگر دستور می‌دهد که او را با کشتی به دریا برده و به قعر دریا بیفکنند. این بار نیز با دعای جوان مأموران هلاک می‌شوند و به نزد پادشاه باز می‌گردد. وقتی ماجرا را جویا می‌شود جوان می‌گوید: پروردگار عالم آنان را مجازات نمود. آنگاه به پادشاه می‌گوید: اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی باید دست و پایم را با طناب به درختی ببندی، مردم را هم به تماشا فرا بخوانی، تیر و کمان به دست بگیری و بگویی: به نام پروردگار این جوان، آن‌گاه تیر را از کمان خارج کنی تا من کشته شوم. پادشاه به توصیه او عمل می‌کند و با اصابت تیر به قلب جوان کشته می‌شود. مردم با مشاهده این صحنه و شنیدن جمله‌ای که از دهان پادشاه خارج می‌شود، همگی با صدای بلند می‌گویند: ما هم به پروردگار این جوان ایمان آوردیم. و بدین وسیله جوان با قربانی کردن خود مردم را هدایت می‌کند. پادشاه هر چه مردم را تهدید می‌کند، سودی نمی‌بخشد.^{۴۳}

از اینکه این جوان - که احتمالاً به قرینه بعضی از روایات از پیامبران سرزمین حبشه بوده^{۴۴} - خود را برای هدایت مردم فدا می‌کند و در واقع خود اسباب قتلش را فراهم می‌سازد، پیامبر نیز این داستان را نقل کرده و نسبت به بخش آخر آن مخالفتی نمی‌کند، می‌توان فهمید که فدا کردن جان خود برای اهداف والا مجاز است.

□ د. اصول و قواعدی چند

فقها در بحثهای متنوع فقهی با استناد به دلایل معتبر فتاوی‌ای داده‌اند که مشروعیت عملیات استشهادی از آنها استفاده می‌شود. به نمونه‌هایی از این فتاوا در منابع شیعی و سنی و



کیفیت استفاده مشروعیت عملیات استشهادی از آن موارد، توجه نمایید، هر چند به نظر ما بعضی از موارد ذیل می‌تواند دلیل و بعضی صرفاً مؤیدی بر مطلب باشد.

○ ۱. جواز قتل بی‌گناهی که دشمن در جنگ سپر قرار می‌دهد.

فقه‌ها در کتاب الجهاد بحثی دارند که اگر دشمن در مصاف با مسلمانان گروهی از اسرای مسلمین یا عده‌ای از زنان و کودکان یا افراد سالخورده را که خونشان محترم است (محقون‌الدم هستند) سپر قرار دهد به طوری که غلبه بر آنان بدون از میان برداشتن این گروه امکان‌پذیر نباشد، آیا مسلمانان مجازند که ابتدا بی‌گناهان را به قتل برسانند تا بتوانند دشمن را از پای در آورند؟ همه فقها به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و برخی جواز قتل آنان را مورد اتفاق بین مسلمانان می‌شمارند، گرچه در برخی از زوایای آن اختلافاتی وجود دارد، اما اصل فتوای جواز مورد اتفاق است.

برخی تنها در صورت ضرورت آن را تجویز می‌کنند^{۴۵}، برخی در صورتی که پیروزی بر دشمن متوقف بر کشتن آنان باشد،^{۴۶} اجازه می‌دهند، بعضی دیگر در صورت شعله‌ور شدن جنگ این عمل را جایز می‌شمارند^{۴۷}، بعضی دیگر در صورتی جایز می‌دانند که مجاهد مسلمان قصدش از هجوم به افرادی که سپر قرار داده شده‌اند، کشتن آنان نباشد.^{۴۸} صاحب‌جواهر فقیه نامور شیعی در این باره می‌گوید:

«اگر کفار زنان و کودکان را سپر خویش قرار دهند، باید دست نگاه داشت مگر آنکه در حال شعله‌ور شدن جنگ به چنین عملی دست بزنند که در این صورت ادامه جنگ جایز خواهد بود، هر چند به قتل زنان و کودکان بیانجامد بخصوص وقتی که دست نگاه داشتن مسلمانان خوف پیروزی دشمن را در پی داشته باشد. همچنین اگر دشمن گروهی از اسرای مسلمین را سپر قرار دهد، در صورتی که جهاد با دشمن جز با حمله به اسیران ممکن نباشد، حمله جایز است هر چند به قتل آنان بیانجامد.»

سپس می‌افزاید:

«حتی اگر جهاد با دشمن بر تعرض به آنان هم متوقف نباشد، به مقتضای اطلاق روایت تعرض به اسیران جایز است...»^{۴۹}

● کیفیت استدلال برای مورد بحث

سؤال اساسی این است که از «جواز قتل افرادی که به وسیله دشمن سپر قرار داده شده‌اند» چگونه می‌توان به «جواز عملیات استشهادی» رسید؟





فقها در مباحث فقهی سؤالی مطرح کرده‌اند و آن اینکه اگر فردی را تهدید کنند که به شخص بی‌گناهی صدمه مالی یا جانی بزند، آیا شخص مُکره مجاز است به چنین کاری مبادرت ورزد؟ پاسخ داده‌اند: اگر او را به قتل تهدید کنند که به دیگری صدمه مالی بزند یا او را مجروح سازد، مانعی ندارد که با اکراه بدن تن دهد، اما اگر از او بخواهند دیگری را بکشد، حق ندارد برای حفظ جان خود دیگری را به قتل برساند.^{۵۰}

آیا از این مطلب نمی‌توان استفاده کرد که «حرمت جان دیگری» به مراتب بیش از «حرمت جان آدمی» است؟ اگر بتوان چنین نتیجه‌ای گرفت، آیا نمی‌توان از جواز قتل افراد سپر شده در فرض ضرورت یا شعله‌ور شدن جنگ یا... (بنابر اختلاف اقوال) جواز قتل را در عملیات استشهادی برای رسیدن به هدفی والاتر استفاده کرد؟ اگر انسان مجاز است در شرایطی خاص برای ضربه زدن به دشمن و غلبه بر او افراد بی‌گناهی را به قتل برساند، چرا مجاز نباشد برای رسیدن به همین هدف خود را فدا کند؟

ابن زهره از فقهای قرن ششم «جواز قتل دشمن» را به هر وسیله‌ای که امید پیروزی در آن باشد، مجاز می‌شمارد مانند آتش زدن، به منجنیق بستن و روشهای دیگر، حتی اگر در میان دشمن مسلمانانی هم حضور داشته باشند که در شرایط عادی نمی‌توان آنها را به قتل رساند. فقط کشتن دشمن را با سم جایز نمی‌داند.^{۵۱} بعضی از فقها آن را هم جایز می‌دانند منتهی مکروه می‌شمارند.^{۵۲} فقهای اهل سنت نیز با تجویز قتل کسانی که از سوی دشمن سپر قرار داده شده‌اند، آن را منحصر به باب جهاد دانسته‌اند که قتل بی‌گناهان از باب حرج و ضرورت جایز شمرده شده و چون قتل نفس را مانند یا خفیف‌تر از کشتن دیگران دانسته‌اند، از این رو حکم به جواز عملیات استشهادی را با هدف ضربه زدن به دشمن صادر کرده‌اند.^{۵۳}



اگر از این استدلال هم بگذریم، صاحب جواهر بیانی دارد که مطلب را به روشنی تبیین می‌کند و جای ابهامی باقی نمی‌گذارد. وی پس از بیان دیدگاه خود در یک جمع‌بندی ضابطه‌ای را تعیین می‌کند که بسیار حایز اهمیت است. می‌گوید:

«خلاصه سخن آنکه کشتن کافر حربی واجب است. هرگاه رسیدن به این مقصود بدون ارتکاب مقدمه حرامی ممکن باشد، بی‌درنگ انجام می‌گیرد، ولی اگر بر انجام مقدمه حرامی متوقف باشد، خطاب وجوب با خطاب حرمت تعارض پیدا می‌کنند. اگر هیچ کدام بر دیگری برتری نداشت، شخص مخیر است که یکی را انتخاب کند. شاید مراد اصحاب از جواز ارتکاب مقدمه حرام نیز همین مطلب باشد.»^{۵۴}

بنابراین بیان عملیات شهادت طلبانه حتی اگر خودکشی هم باشد که عملی حرام است، اما چون عمل واجب اهمی چون ضربه زدن به دشمنان و سرکوب آنان و دفاع از کیان اسلام بر آن متوقف است، ارتکاب آن مجاز و لازم خواهد بود و چنانچه از نظر اهمیت بر ترک حرام (خودکشی) برتر نباشد، باز هم شخص مخیر است که یکی از آنها را انتخاب کند. یا فعل حرامی را مرتکب شود تا فعل واجب ترک نشود یا از ارتکاب حرام صرف نظر کند هر چند فعل واجب را ترک گردد.

چنان که یادآور شدیم، عملیات استشهادی اساساً خودکشی و فعل حرام نیست تا چنین تعارضاتی پیش بیاید. چنان که در کلمات بعضی از فقها این نکته مورد توجه قرار گرفته و پس از این خواهد آمد.

○ ۲. جواز قتل کسانی که در جنگ نقشی ندارند.

یکی دیگر از مباحث کتاب الجهاد حرمت قتل کسانی است که در جنگ نقشی ندارند، زنان، کودکان و سالخورده‌گان، اعم از اینکه به عنوان سپر انسانی استفاده شوند یا نه، پیامبر اکرم (ص) از حمله به افراد یاد شده نهی فرموده‌اند.^{۵۵} در عین حال در صورتی که



پیروزی بر دشمن بر حمله به آنان و کشتن ایشان متوقف باشد، جایز خواهد بود.^{۵۶}

علامه حلی در این مسأله ادعای اجماع کرده است.^{۵۷}

همچنین شبیخون زدن به دشمن که در شرایط عادی مجاز نیست، در شرایط خاص و استثنایی مجاز شمرده شده است. برخی آن را در صورت ضعف مسلمانان از مقابله با دشمن تجویز کرده‌اند.^{۵۸}

استدلال به ادله جواز قتل چنین افرادی در عملیات استشهادی به همان کیفیتی است که در مبحث قبلی - جواز قتل سپرهای انسانی - گذشت.

○ ۳. وجوب دفاع به هر قیمت و کیفیت

بحث دیگری که در کتاب الجهاد وجود دارد، وجوب جهاد دفاعی در برابر دشمن است که به جان و مال و ناموس و سرزمین اسلامی حمله کرده است. فقها هیچ شرطی را برای وجوب چنین جهادی لازم ندانسته‌اند. بر خلاف جهاد ابتدایی که وجوبش مشروط به شرایطی است، جهاد دفاعی حتی قصد قربت هم لازم ندارد.^{۵۹} بر آزاد و بنده، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد، سالم و بیمار، نابینا و ناشنوا در صورت نیاز، واجب است که هر طور که می‌توانند از جان و مال و ناموس و سرزمین اسلامی خود دفاع کنند و اگر در این راه کشته شوند، شهیدند. وجود امام یا اذن او هم در جهاد دفاعی معتبر نیست.^{۶۰} صاحب جواهر در خصوص دفاع از جان می‌نویسد:

«دفاع از جان به هر کیفیتی که ممکن باشد، واجب است حتی اگر بدانند که یکی، دو ساعت یا کمتر از آن نمی‌تواند از خود دفاع کند، باز هم کافی است و دفاع واجب است.»^{۶۱}

این بیان که حاکی از اهمیت حفظ جان در برابر دشمن است، در مقایسه با حفظ مال است. در روایات ما نقل شده که پیامبر (ص) و علی (ع) سفارش فرمودند: مالتان را فدای حفظ جانتان کنید و جانتان را فدای حفظ دینتان.^{۶۲} معلوم می‌شود که از نظر اهمیت حفظ دین و حفظ سرزمین اسلامی بر حفظ جان برتری دارد چنان که حفظ جان بر حفظ مال برتر است. برای افراد غیرتمند حتی حفظ ناموس بر حفظ جان نیز تقدم دارد.^{۶۳} و اگر کسی جانش را فدای دفاع از ناموسش کند نه تنها مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد، بلکه عقلای عالم او را تحسین می‌کنند.

اصولاً عملیات استشهادی ماهیت دفاعی دارد و برای اخراج دشمن از سرزمین اسلامی و



جلوگیری از تجاوز و پیشروی او انجام می‌شود. قطعاً هر ملتی مایل است با کمترین خسارت دشمن را از سرزمین خود اخراج کند. تا کسی مجبور نشود دست به چنین عملیاتی نمی‌زند. گرچه شخص مجاهد با این عمل به سعادت ابدی می‌رسد، اما اجتماع از فقدان آنها خسارت می‌بیند و لذا تا ضرورت پیش نیاید، سرمایه‌های انسانی خود را به سهولت از کف نمی‌دهد. مسأله دفاع از خانه و کاشانه و سرزمین اسلامی در برابر اشغالگران و متجاوزان به قدری روشن است که نیاز به توضیح دفاعی بودن آن نیست؛ از این رو به هیچ شرطی مشروط نیست و بر همگان دفاع به هر کیفیتی که بتوانند لازم بوده و یک تکلیف عقلی و شرعی است. یکی از علمای اهل سنت در این باره می‌نویسد:

«آیا ما مجاز هستیم فلسطینی را که تنها راهش منفجر کردن خود در جمع یهودیان است، محروم کنیم؟ او با هواپیماها، تانکها، و ناوهای صهیونیستی چه کند؟ این وسیله که خداوند در اختیارش نهاده، می‌توانیم از او بگیریم؟»^{۶۴}

حتی اگر از مشروعیت ابتدایی عملیات استشهادی نیز صرف نظر کنیم، این اقدام از سوی مؤمنان عکس‌العملی در برابر جنایات متجاوزان است. وقتی متجاوزان به کشتن مسلمانان و ویران کردن خانه و کاشانه آنان اقدام می‌کنند و از هیچ جنایتی ابا ندارند، اقدام به چنین عملیاتی جنبه بازدارندگی دارد. قرآن کریم نیز به مقدار ضرورت اجازه مقابله به مثل را صادر کرده است:

«فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم»^{۶۵}
«و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون»^{۶۶}

آیا هیچ ملتی افراد جان بر کف خود را که برای بیرون راندن متجاوزان فداکاری می‌کنند، سرزنش می‌کند؟

مقوله دفاع «به هر قیمتی» و «به هر کیفیتی» حق غیر قابل انکار هر ملتی است. همان طور که هر فردی در محیط خانه خود در برابر سارقان می‌ایستد و اگر جانش را در راه حمایت از خانواده‌اش فدا کرد، مورد تحسین قرار می‌گیرد و همچنین اگر پدر و مادری برای نجات جان فرزند خویش خود را به قلب خطر بیفکنند و بدانند که جانشان را در این راه فدا خواهند کرد، در عین حال اقدام به چنین عملی کنند، نه تنها مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، بلکه همه مردم از هر کیش و آیینی آنان را تحسین می‌کنند؛ هر ملتی نیز حق دارد در برابر متجاوزان بایستد و فداکاری کند. اگر انسان مجاز است جانش را فدا کند تا فرزندش را از خطر مرگ نجات دهد،



چرا نتواند و مجاز نباشد جانش را برای نجات دینش، امت و سرزمین اسلامی قربانی کند؟ آیا در جنگ جهانی دوم که خلبانان ژاپنی در مصاف با آمریکایی‌های متجاوز با هواپیمای خود به ناوهای جنگی آمریکا زده و با انجام این عملیات خود را فدا می‌کردند تا ضربه‌ای بر دشمن وارد سازند، از سوی ملتها تحسین نشدند؟ هر ملتی چنین خلبانان شجاعی را تحسین می‌کند. حال اگر ابرقدرتها و بوقهای تبلیغاتی آنان برای فریب افکار عمومی نام آن را تروریسم بنامد، چه باک! با نامگذاری فریبکارانه دشمن که حقیقت دگرگون نمی‌شود. در منطق همه ملتها چنین انسانهایی قهرمان و ایثارگرند. در منطق اسلام نیز کسی که در دفاع از اهل و عیالش به دست سارقان کشته شود، شهید است؛^{۶۷} چه رسد به کسی که در دفاع از آرمانهای مقدسش به دست دشمن متجاوز کشته شود. در این منطق علاوه بر آنکه جامعه از آثار این فداکاری بهره‌مند می‌شود، شخص ایثارگر نیز به سعادت ابدی می‌رسد. از این رو «فداکاری و جانبازی» با سهولت بیشتر و اطمینان خاطر انجام می‌گیرد. در منطق اسلامی کسی تن به شهادت می‌دهد که احساس کند با مرگ سرخ خویش بیش از حیاتش به امت اسلامی خدمت می‌کند و زمانی به استقبال مرگ می‌رود که آن را بهترین گزینه برای ضربه زدن به دشمن و بهترین راه سعادت بیابد.

○ ۴. لزوم استقامت تا شهادت

در کتاب «جهاد» بحثی وجود دارد که آیا فرار از میدان جنگ جایز است یا نه؟ فقها با استناد به آیه مبارکه «اذا لقیمت فئة فاثبتوا»^{۶۸} فرار را حرام شمرده‌اند مگر در شرایطی خاص که مثلاً سپاه دشمن بیش از دو برابر تعداد مسلمانان باشد که امید به پیروزی نباشد. محقق حلی در اثر ارزشمند خود «شرایع الاسلام» می‌نویسد:

«لا يجوز الفرار اذا كان العدو على الضعف او اقل الا لمتحرّف كطالب السعة او موارد الحياة او استدبار الشمس او تسوية لامته او لمتحيز الى فئة قليلة كانت او كثيرة»^{۶۹}

روشن است آنچه که محقق با الهام از آیه مبارکه «یا ایها الذین امنوا! اذا لقیمت الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفاً لقتال او متحيزاً الى فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بس المصیر»^{۷۰} استثناء کرده، در حقیقت فرار از جنگ محسوب نمی‌شود.

برخی از فقها این ضابطه را این گونه تکمیل کرده‌اند که ملاک دو برابر بودن تعداد



مشرکین نیست به طوری که اگر تعداد آنها بیش از آن بود استقامت لازم نباشد، بلکه این معیار در صورتی است که طرفین از نظر اوصاف و خصوصیات نزدیک به هم باشند.^{۷۱}

به هر تقدیر بر اساس ضابطه یاد شده فرار حرام است، حتی اگر احتمال قوی دهد که در این جنگ کشته خواهد شد، باز هم مجاز به فرار از جنگ نیست به دلیل لزوم استقامت در آیه یاد شده، علامه حلی در فرضی که احتمال کشته شدن در دو صورت ماندن و گریختن یکسان باشد، باز هم ماندن و استقامت کردن را ترجیح داده است.^{۷۲}

حتی در صورتی که شخص احتمال قوی بدهد که در جنگ کشته خواهد شد، محقق حلی و محقق اردبیلی باز هم فرار را جایز ندانسته و در این فتوا که استقامت را مطلقاً لازم شمرده‌اند به آیه مبارکه «اذا لقیتم فئة فاثبتوا» استدلال کرده‌اند.^{۷۳}

شهید ثانی در توجیه این فتوا معتقد شده است که «استقامت تا سر حد مرگ» نه تنها هلاکت نیست بلکه رسیدن به حیات جاویدان اخروی است، بنابراین اساساً تعارضی بین اطلاق دو آیه مبارکه «اذا لقیتم فئة فاثبتوا» و «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» که عده‌ای توهم کرده‌اند، نیست.^{۷۴}

صاحب‌جواهر «وجوب استقامت» را در فرض دو برابر بودن یا کمتر بودن تعداد دشمنان از تعداد مسلمانان حتی در صورتی که احتمال قوی دهد که کشته می‌شود، به علامه در ارشاد، تحریر و تذکره، فاضل مقداد در تنقیح، و شهید ثانی در مسالک و دیگران نسبت داده، صاحب ریاض نیز آن را به اکثر اصحاب نسبت داده است. صاحب‌جواهر علی‌رغم قول به جواز فرار از میدان جنگ در فرض یاد شده، خود وجوب استقامت را با استناد به این دلایل ترجیح داده است:

۱. آیه شریفه «اذا لقیتم فئة فاثبتوا».

۲. نصوص مستفیض یا متواتر، که بر حرمت فرار از جنگ دلالت دارند و آن را از گناهان کبیره می‌شمارند.

۳. بنای جهاد بر جانبازی است که نزد خداوند متعال حیات ابدی است «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله...»^{۷۵}

۴. واجب کردن استقامت مسلمانان در برابر مشرکان که از نظر تعداد دو برابر آنها هستند، خود احتمال کشته شدن را افزایش می‌دهد خصوصاً در مواردی که دشمن شجاع‌تر و از نظر قوت قلب قوی‌تر باشد.



وی سپس به قائلین جواز فرار با استدلال به قاعده حرج، چنین پاسخ می‌دهد:

«در جهاد که مجاهد فی سبیل الله با شهادت به حیات ابدی و سعادت جاوید می‌رسد، چه حرجی متصور است؟! در حالی که سیدالشهداء - جانم فدای او باد - در کربلا با هفتاد و دو تن در برابر سی هزار تن از سربازان دشمن (که این تعداد کمترین رقم در روایات ماست) ایستادگی کرد.»^{۷۶}



بنابراین با توجه به این فتاوی‌ای روش باید در مقابل متجاوزان مقاومت کرد و با اقدام به عملیات استشهادی پیشروی آنان را سد کرد.

○ ۵. جواز حمله به قلب لشکر دشمن

یکی از مباحثی که علمای اهل سنت در بحثهای تفسیری و فقهی مربوط به جهاد مطرح کرده‌اند، پاسخ به این سؤال است که آیا یک نفر می‌تواند با علم یا ظن به اینکه با حمله کردن به قلب لشکر دشمن به شهادت می‌رسد، به این عمل شهادت طلبانه اقدام کند یا نه؟

ابتدا به این سؤال پاسخ می‌دهیم، سپس کیفیت استدلال به ادله جواز این اقدام را در بحث عملیات شهادت طلبانه بررسی می‌کنیم.

علمای اهل سنت با استناد به مواردی از سیره مسلمانان در جنگهای مختلف، این عمل را با شرایط جایز شمرده‌اند، حتی امام محمد غزالی آن را مورد اتفاق علما شمرده که اختلافی در آن وجود ندارد.^{۷۷}

جصاص یکی از مفسران بنام اهل سنت، از محمد بن الحسن شیبانی دوست ابوحنیفه نقل کرده که می‌گوید:

«اگر مردی به تنهایی به سپاه هزار نفری دشمن حمله کند چنان که هدفش از این حمله نجات مسلمانان یا کشتن و مجروح ساختن دشمن باشد، مانعی ندارد. ولی اگر با چنین



هدف و انگیزه‌ای همراه نباشد، چون نفعی به حال مسلمین ندارد، مکروه است. از این رو شایسته است که اگر مسلمانی به این امر مبادرت می‌ورزد اگر نتیجه یاد شده را هم نداشته باشد، لااقل با هدف جرأت بخشیدن به مسلمانان انجام گیرد که آنها جسارت حمله به دشمن را پیدا کنند.»

قرطبی نیز که از مفسران شهیر اهل سنت است در تفسیر آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» می‌نویسد:

«مانعی ندارد که مرد مسلمانی به تنهایی به لشکر عظیمی حمله کند مشروط بر اینکه توان چنین حمله‌ای را داشته باشد و قصدش الهی بوده و در صد اعلاء کلمة الله باشد و مصالح چنین اقدامی بر مفاسدش ترجیح داشته باشد، در این صورت کار او از بهترین اعمال بوده و جانش را برای کسب رضایت الهی فدا کرده است که معنای سخن خداوند است. «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد.»

وی در ادامه، ماجرای حمله یکی از مسلمانان را به لشکر رومیان در قسطنطنیه نقل می‌کند که با رفتن او گروهی از مسلمانان اقدام او را به هلاکت افکندن خود تلقی کردند که در قرآن نهی شده است. ابویوب انصاری در مقام دفاع از او بر آمده و در تفسیر آیه مورد نظر آنان چنین گفت:

«این آیه درباره ما انصار مدینه نازل شد و شأن نزول آن این بود، وقتی که اسلام رشد و گسترش یافت، ما مردم مدینه گمان کردیم که دیگر اسلام نیازی به اموال ما ندارد، از این رو قصد داشتیم از انفاق در راه خدا بپرهیزیم. این آیه مبارکه نازل شد: و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»، بدین معنا که با ترک انفاق در راه خدا خود را به هلاکت نیفکنید.»^{۷۸}

مقصود ما این نیست که آیه مبارکه را از معنای عام خود به مورد شأن نزول منحصر سازیم، بلکه مقصود این است که هلاکت در منطق قرآن با هلاکت در منطق افراد عادی تفاوت دارد.

در کتب تاریخ روایاتی هم در این زمینه به چشم می‌خورد. از آن جمله اینکه یکی از اصحاب در جنگ بدر به رسول خدا



عرض کرد:

«ای رسول خدا! چه عملی از بنده، پروردگار عالم را خشنود می‌کند؟ فرمود: فرو رفتن او در میان لشکر دشمن، در حالی که برهنه است.»^{۷۹}

آن مسلمان با شنیدن این جمله سپرش را به زمین انداخت و آن قدر جنگید که به شهادت رسید.

با بررسی اقوال فقهای اهل سنت در این بحث می‌توان به این نتیجه دست یافت که کسی که با ظن یا یقین به شهادت به تنهایی به قلب سپاه دشمن حمله کند، در صورتی که این اقدام را به اخلاص و انگیزه الهی انجام دهد و با این عمل عده‌ای از لشکریان دشمن را به هلاکت برساند یا مجروح سازد، در دل آنان رعب و وحشت اندازد، و باعث تقویت جبهه مسلمین شود، جایز است. قرطبی و ابن قدامه تنها با شرط نخست این اقدام را تجویز کرده‌اند و نیازی به شرایط دیگر احساس نکرده‌اند. چون طلب شهادت امر مشروعی بوده و نیازی به ترتب آثار دیگر ندارد بخصوص آثاری که خارج از اختیار انسان است. از ادله نیز نمی‌توان شرایط دیگر را اثبات کرد. البته پذیرفته‌اند که فقها نیز این شرایط را از قواعد عامه جهاد استخراج کرده‌اند، ولی احکام خاص جهاد منحصر به حمله‌ای که دارای چنین شرایطی باشد، نیست. از این رو غلط شمردن حمله فاقد شرایط یاد شده را «ظلم در حق مجاهدان راه خدا» شمرده‌اند. البته دست زدن به حمله‌ای را که به حال مسلمانان مفید نباشد و صرفاً حس شهادت طلبی شخص را بر آورده سازد، ترک اولی دانسته‌اند.^{۸۰}

فقهای شیعه در بحث جهاد بسیاری از فروع را مورد بحث قرار نداده‌اند، به نظر می‌رسد علت آن انزوای شیعه در طول تاریخ و عدم حضور آنان در عرصه حکومت و اجتماع و مورد ابتلا نبودن مباحث مربوط به جهاد بوده است. معمولاً حکومتها نیز در این زمینه‌ها به فتاوی علمای اهل سنت نیاز داشتند و به ایشان مراجعه می‌کردند. اما می‌توان از اصول و قواعد و ادله حکم چنین مواردی را به دست آورد.

تنها در این موضوع روایاتی در تفسیر آیه شریفه «لا تقتلوا انفسکم ان الله بکم رحیماً و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصلیه ناراً و کان ذلک علی الله یسیراً»^{۸۱} نقل شده و شأن نزول آیه را کسانی شمرده‌اند که به تنهایی به سپاه دشمن حمله می‌کردند و بدین وسیله دشمن بر آنان سلطه پیدا کرده و به هر کیفیتی که مایل بود ایشان را به قتل می‌رساند. بدیهی است با وجود موارد فراوانی از این نمونه‌ها در صدر اسلام و مهمتر از آن سیره رسول گرامی



اسلام(ص) در جنگها و امیرالمؤمنین علی(ع) و اصحاب باوفای آن حضرت و سیره امام حسین(ع) و اهل بیت و یاران آن بزرگوار در کربلا نمی توان این عمل را نامشروع تلقی کرد، و در جواز آن تردیدی نمی توان کرد. تنها نکته ای که وجود دارد آن است که چنین حملاتی باید حساب شده و با هدف الهی و ضربه زدن به دشمن باشد. از این رو روایاتی از قبیل آنچه مورد اشاره قرار گرفت باید بر حملات متهورانه ای حمل شود که افراد با تشخیص خود و حساب نشده و بدون هماهنگی با فرماندهان جنگ و خودسرانه انجام می دادند و به جای ضربه زدن به دشمن، به سهولت کشته شده و باعث تضعیف روحیه مسلمین می شدند. شاید مقید ساختن این عمل به «عدوان و ظلم» نیز گویای همین نکته باشد که نباید استقبال از مرگ مصداق «عدوان» و «ظلم» باشد. به هر تقدیر اگر فرض را بر جواز حمله به قلب دشمن گرفتیم، چگونه می تواند در مورد بحث ما مورد استفاده قرار گیرد؟

● کیفیت استدلال در مورد بحث

سؤالی که در اینجا مطرح است آن است که در حمله یک نفر به تنهایی به قلب لشکر دشمن - هر چند با علم یا ظن به کشته شدن انجام می گیرد- شخص مجاهد فی سبیل الله به دست دشمن کشته می شود هر چند خود با حمله این زمینه را برای دشمن فراهم می کند. اما در عملیات استشهادی شخص اقدامی می کند که هم خود به شهادت می رسد و هم گروهی از دشمنان را هلاک می سازد، در حقیقت با دست خود خویشتن را به شهادت می رساند. چگونه می توان از جواز آن گونه حمله ها به جواز این گونه اقدامات رسید؟

پاسخی که از این سؤال داده اند آن است که گرچه در نوع اول شخص مجاهد راه خدا «سبب قتل خویش» است و دشمن «مباشر قتل او» و در این اقدام شهادت طلبانه شخص مجاهد راه خدا هم سبب است و هم مباشر قتل خودش، ولی در این مورد هم دشمن مسبب اصلی چنین اقداماتی از سوی مسلمانان مظلوم است. و از نظر ادله هم تفاوتی میان این دو وجود ندارد. شهید آن کسی است که در مصاف با دشمن به شهادت برسد، چه به دست دشمن، چه به دست خود، شخص در هر دو شیوه جهاد می کند، می کشد و کشته می شود. سببیت و مباشریت دخالتی در صدق عناوینی چون «جهاد»، «شهادت» و امثال آن ندارد. همه عناصری که در صدق جهاد و شهادت معتبر است، در عملیات شهادت طلبانه نیز وجود دارد. شخص با انگیزه الهی و با هدف ضربه زدن به دشمن و جلوگیری از تعدی و تجاوز او به جان،



مال، ناموس و سرزمین اسلامی به مصاف دشمن می‌رود و با این اقدام ضربه‌ای سنگین بر پیکر دشمن وارد می‌سازد. رعب و وحشت در دل او می‌افکند و باعث تقویت روحیه مسلمین می‌شود. آیا اگر کسی در میدان جنگ اشتبهاً به جای آنکه به دست دشمن کشته شود، با تیر یکی از نیروهای خودی کشته شود، شهید نیست؟ هیچ کس در شهادت چنین فردی تردید ندارد.

مروری بر جملات حضرت امام خمینی، فقیه وارسته عصر در ماجرای شهادت شهید حسین فهمیده، نوجوان سیزده ساله که در عملیاتی شهادت طلبانه به شهادت رسید، نشان می‌دهد که از دیدگاه ایشان نه تنها او شهید است، بلکه الگوی امت اسلامی است، با آنکه شهادت او ظاهراً تأثیری در جلوگیری از سقوط خرمشهر به دست دشمن یعنی عراق نداشت اما انهدام تانک دشمن، ضربه‌ای به دشمن بود. ایشان فرمود:

«رهبر ما آن طفل دوازده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.»^{۸۲}

○ ۶. جواز انتخاب مرگی که گریزی از آن نیست

فقه‌های اهل سنت بحثی دارند مبنی بر اینکه اگر کسی که -مثلاً- در کشتی مسافرت می‌کند و کشتی بر اثر حادثه‌ای آتش گرفته و شخص یقین می‌کند که در آتش خواهد سوخت، آیا می‌تواند برای گریز از مرگ در آتش خود را به دریا بیفکند در حالی که یقین دارد در آب هم غرق خواهد شد و راه نجاتی برای او نیست؟

بعضی از فقه‌های اهل سنت به خاطر آنکه با به دریا افکندن خود مرگش مستند به او خواهد بود، آن را ممنوع شمرده‌اند، اما اکثر آنان به وی اجازه می‌دهند که خود را به دریا افکند. از نظر ایشان نمی‌توان به چنین کسی گفت خودکشی کرده و او را سرزنش نمود. زیرا فرض بر این است که اگر در کشتی هم بماند، کشته می‌شود.^{۸۳} در مورد بحث ما نیز کسانی که به عملیات استشهادی اقدام می‌کنند، در حقیقت دفاع می‌کنند، دفاعی که تنها راه باقیمانده برای آنهاست به طوری که اگر از این اقدام دست بردارند و بنشینند و منتظر آینده باشند، باید مثل گذشتگان خود مرگ ذلت‌باری را به دست دشمن ملاقات کنند. یا باید تسلیم خواست دشمن متجاوز شوند تا آنان را از سرزمینشان بیرون کند یا به قتل برساند یا به بردگی و اسارت بگیرد. یک طرف عزت و افتخار است و طرف دیگری ذلت و نکبت و بدبختی به ارمغان



می آورد. در صورتی که زنده هم بمانند، زندگی ذلیلانه‌ای به مراتب بدتر از مرگ خواهد بود. بنابراین او از بین مرگ و زندگی ذلیلانه و مرگ عزتمندانه، دومی را برگزیده است؛ همان که اباعبدالله انتخاب کرد. آیا می توان با این بهانه که دشمن خشونتش بیشتر می شود، مسلمانان را از دست زدن به اقدامات شهادت طلبانه بازداشت؟ آیا تجاوز کشتار ابتدایی دشمن مسبوق به عملیات شهادت طلبانه بود؟!

○ ۷. حفظ اسرار نظامی تا سر حد مرگ

اگر کسی اسرار مهمی در دل داشته باشد و در جنگ اسیر شود و بداند که در برابر شکنجه‌های دشمن تاب و مقاومت ندارد و بالاخره مجبور خواهد شد که اسرار را فاش کند و بدین وسیله ضربه سنگینی بر پیکر جبهه اسلامی وارد شود - مثلاً - بر اثر افشای اسرار جان صدها تن از مسلمانان به خطر بیفتد و عملیاتی نظامی با شکست مواجه شود، آیا چنین فردی می تواند وقتی تحملش به پایان رسید، به حیات خود هم خاتمه دهد؟

پاسخ دادن به این سؤال بسیار دشوار می نماید. از یک سو مجوز خودکشی صادر کردن با توجه به حرمت قطعی این عمل کار دشواری است، از سوی دیگر اجازه چنین عملی را ندادن که به کشته شدن صدها تن از مسلمانان منتهی می شود و شکستی بر پیکر اسلام و مسلمین وارد می گردد، کار آسانی نیست. فقهای اهل سنت این بحث را مطرح کرده و بعضی از علمای معاصر آنان حکم به جواز صادر کرده اند اما مشروط به شرایطی از آن جمله اینکه،

- اسرار بسیار مهمی باشد که با فاش شدن آنها شکست سنگینی بر پیکر مسلمین وارد شود.

- در دست دشمن به گونه‌ای اسیر باشد که هیچ راه گریزی برای او نباشد و اگر قبل از اسیر شدن باشد، می تواند آن قدر مقاومت کند که به شهادت برسد و اسیر دشمن نگردد.

- قصدش راحت کردن خود از شکنجه دشمن نباشد بلکه دفع ضرر عظیم از مسلمین باشد.^{۸۴}

ظاهراً در فقه شیعه صریحاً بحثی با این عنوان وجود ندارد اما به نظر می رسد که از باب «الضرورات تبیح المحظورات» می توان جواز کشتن خویش را در شرایطی خاص و بسیار استثنایی صادر کرد. زیرا اقدام به ضرری است از روی ضرورت برای جلوگیری از ضرر بزرگتری که اسلام و مسلمین را تهدید می کند و فرض هم بر این است که راه گریز دیگری



وجود ندارد.

شبیبه این فرع را علامه حلی در «تذکره» مطرح کرده و آن اینکه اگر احتمال قوی دهد بر اینکه در جنگ اسیر خواهد شد، بهتر این است که تن به اسارت ندهد و آن قدر بجنگد که شهید شود و خود را برای اسارت تسلیم نکند تا در اسارت گرفتار کفار نشود و مجبور نگردد به استخدام آنان در آید.^{۸۵}

حال چرا مجاهد راه خدا نتواند از باب ضرورت و ناچاری تن به عملیات استشهادی بدهد؟



○ ۸ جواز مراجعه مستحق حد و قصاص به حاکم

یکی از مباحثی که در کتاب الحدود و القصاص مطرح است آن است که اگر کسی به خاطر ارتکاب عملی مجرمانه مستحق اجرای حد یا قصاص باشد و به چنگ عدالت گرفتار نشود، آیا مجاز است خود را به حاکم شرع معرفی کرده و خواستار اجرای حد یا قصاص برای خود شود تا از عذاب الهی در قیامت ایمن باشد؟ هر چند بنابر این بوده که اگر کسی در خفا مرتکب عملی مجرمانه شده باشد که مستحق جریان حد است، بهتر است که به درگاه خدا توبه کند و اگر حقی از کسی تزییع شده، جبران نماید، اما اگر نزد حاکم آمد، کسی او را سرزنش نمی‌کند بلکه به خاطر ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب خدا و شجاعت در جهت استقبال از مجازات او را تحسین می‌کنند که قدمی در راه جبران گناهِش برداشته است، اگر مجرم برای آنکه به مجازات برسد مجاز است، خود را به پای چوبه‌دار برساند، چرا مجاهد راه خدا برای رضای حق و با هدف ضربه زدن به دشمن نتواند اقدام به عملیات شهادت طلبانه نماید؟

برخی از علمای اهل سنت از قاعده‌ای سخن گفته‌اند که



انسان می‌تواند برای مصلحتی بالاتر خود را به قتل برساند، چنان‌که در جنگ احد بعضی از اصحاب پیامبر برای محافظت از جان آن حضرت خود را به کانون خطر افکنده و جانبازی کردند. این سخن نظیر همان قاعده‌ای است که پیشتر از صاحب‌جواهر نقل کردیم، بعید نیست که این نکته نیز مؤیدی بر بحث ما باشد.

◀ جمع‌بندی

غرض ما از بر شمردن موارد هشتگانه فوق از فقه اهل سنت و شیعه این نبود که یکایک آن‌ها را دلیل مستقلی برای جواز و مشروعیت عملیات استشهادی قلمداد کنیم، هر چند بعضی از آنها دلیل قاطعی بر مورد بحث ما و برخی مؤید خوبی است، اما غرض این است که نشان داده شود عملیات استشهادی در تاریخ مسلمین و حتی سایر ملل دارد. ممکن است برخی از موارد یاد شده بنابر مبنای قیاس - که از منابع استنباط در مذهب اهل سنت است - راست بیاید و بنابر مذهب امامیه قابل توجیه نباشد، اما به نظر ما از مجموع این موارد می‌توان با اطمینان از جواز مشروعیت، بلکه از فضیلت و ارزش عملیات استشهادی سخن گفت.

◀ پاسخ به یک شبهه

ما در خلال بحث به پاره‌ای از شبهات در خصوص عملیات استشهادی به طور غیرمستقیم پاسخ دادیم، اما یکی از شبهاتی که لازم است در پایان این مقاله مورد توجه قرار گیرد آن است که با این عملیات فقط سربازان دشمن کشته نمی‌شوند، بلکه شهروندان عادی و بی‌گناه نیز کشته می‌شوند. این سخن گرچه در قالب یک شبهه مطرح شده و ممکن است در ذهن برخی



مسلمانان نیز باشد، اما بیشتر ناشی از مغالطه‌ای است برای فریب افکار عمومی تا بتوانند جوانان غیور مسلمان را به تروریست بودن متهم کنند و مردم را از اینکه به دفاع از ایشان برخیزند، بر حذر دارند.

پاسخ این شبهه بسیار واضح است.

اولاً: گاهی همه افراد دشمن اعم از زن و مرد و کوچک و بزرگ در تجاوز شرکت دارند مثل اینکه دشمن با اهل و زن و فرزندش به مملکت اسلامی هجوم آورده و آنجا را اشغال کرده و در آن ساکن شده باشد و راهی برای بیرون راندن آنان از این سرزمین جز سلب امنیت ایشان وجود ندارد، بنابراین چون تنها راه باقیمانده برای سلب امنیت آنان عملیات شهادت طلبانه است. این عملیات جایز گردد.

ثانیاً: ممکن است زنان دشمن نیز در کنار مردان آموزشهایی ببینند و دوشادوش مردان بجنگند، بنابراین آنان جزء سربازان دشمن هستند و کشتن آنان، کشتن نیروهای دشمن است نه شهروندان بی‌گناه.

این مطلب را فقها با صراحت ابراز داشته‌اند که اگر زنان و کودکان و سالخورده‌گان به نحوی از انحاء دشمن را یاری کنند، در حکم دشمن‌اند و کشتن آنان مجاز و بلکه لازم است. علامه حلی می‌نویسد:

«پیر مردان کفار حربی اگر صاحب نظر بوده و در جنگ مؤثر باشند، قتلشان بالاجماع جایز است. همچنین راهبان و صومعه داران چنان که دارای رأی و نظری باشند که در جنگ مؤثر باشد و بدین وسیله در جنگ نقش آفرینی کنند، کشته می‌شوند.»^{۸۶}

ثالثاً: ممکن است وقتی رزمندگان مسلمان اقدام به چنین عملیاتی می‌کنند، کشته شدن دیگران از باب ناچاری باشد بدون اینکه مورد نظر باشد.

رابعاً: حتی اگر با علم به کشته شدن شهروندان عادی اقدام به عملیات کنند، از باب «مقابله به مثل در حد ضرورت» مجاز و مشروع است. آیا مقابله به مثل با دشمنی که جوانان و نوجوانان، زنان و کودکان، سالخورده‌گان، و بیماران را به قتل می‌رساند و کشتن زنان و کودکان مسلمان را جزیی از اعتقادات خود می‌داند، خلاف است؟

به راستی چگونه باید مانع از تجاوز چنین دشمنی شد؟ آیا می‌توان فقط اعلام مظلومیت کرد و به انتظار یاری جهانیانی نشست که اگر پشتیبان ظالم نباشند، دلشان برای مظلوم هم نمی‌تپد؟



◀ پی‌نوشت‌ها

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۵؛ ج ۴، ص ۲۵۲؛ ج ۲، ص ۱۸.
۲. نساء، آیه ۷۴.
۳. توبه، آیه ۱۱۱.
۴. همان، آیه ۲۱.
۵. همان، آیه ۸۹.
۶. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.
۷. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۸.
۸. طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸.
۹. المغازی، ج ۱، ص ۲۶۴.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۲۸۰.
۱۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۶.
۱۲. همان، ج ۹، ص ۱۸۵.
۱۳. ر.ک: الحضارة الاسلاميه في القرن الرابع، ص ۱۱۰؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۹، ص ۲۰۸.
۱۴. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۲۷۹.
۱۵. این کنگره به سال ۱۹۸۸م در دانشکده تاریخ تل‌آویو با عنوان «شیعه‌شناسی» برگزار شد در حالی که هیچ شخصیت شیعی در آن حضور نداشت.
۱۶. نامه شصت تن از روشنفکران آمریکایی در دفاع از سیاستهای جنگ طلبانه دولتمردان آمریکا در سال ۱۳۸۰ خورشیدی.
۱۷. عبدالرزاق المقرم، مقتل المقرم، ص ۳۰۸-۳۰۹.
۱۸. توبه، آیه ۱۱۱.
۱۹. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۲۶۷-۲۶۸.
۲۰. بقره، آیه ۲۰۷.
۲۱. توبه، آیه ۴۱.
۲۲. همان، آیه ۱۲۰.
۲۳. انفال، آیه ۶۰.
۲۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۵۵.
۲۵. همان.
۲۶. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲۸۲.
۲۷. میرزای قمی، جامع الشتات، ج ۱، ص ۳۹۳.
۲۸. فتاوا جهادیه، به کوشش محمدحسن کاوسی و نصرالله صالحی، ص ۷۱.
۲۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲.
۳۰. همان، ص ۱۴.
۳۱. همان، ص ۱۲۰-۱۲۱.
۳۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۲.
۳۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۹۳.
۳۴. نهج البلاغه، خ ۵.



۳۵. موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۹۹.
۳۶. همان، ص ۴۰۰ - ۴۰۱.
۳۷. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۱۳۵.
۳۸. تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۳۹.
۳۹. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۵۱۴.
۴۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۸۷.
۴۱. عنكبوت، آیه ۱.
۴۲. نهج البلاغه، خ ۱۵۶.
۴۳. طبرسي، مجمع البيان، ج ۵، ص ۴۶۴ - ۴۶۵.
۴۴. ر.ک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۳۸ - ۴۴۵.
۴۵. ر.ک: محمد الزحيلي، احمد معاذ الخطيب، العمليات الاستشهادية في الميزان الفقهي، ص ۸۹.
۴۶. علامه حلي، تبصرة المتعلمين، ص ۵۱.
۴۷. ابن براج، المهذب، ج ۱، ص ۳۰۲؛ علامه حلي، قواعد الاحكام، ج ۱، ص ۴۸۶.
۴۸. شيخ محمد حسن، جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۷۰.
۴۹. همان، ص ۶۸ - ۷۰.
۵۰. محقق حلي، شرايع الاسلام، ج ۴، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.
۵۱. ابن زهره، غنية النزوع؛ كيدري، اصباح الشيعة، (به نقل از الينابيع الفقهيه، ج ۹، ص ۱۵۲ و ۱۷۰).
۵۲. ر.ک: جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۶۷، علامه در قواعد و تحرير و تذكره، شهيدين در لمعه و شرح لمعه، شيخ طوسي در مبسوط و ابن جنيد قايل به كراهت اند.
۵۳. مجموعة اسئلة متعلقة باحكام الجهاد و الجواب من علماء القسام، ص ۱۱.
۵۴. جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۶۹ - ۷۰.
۵۵. وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۶۴ - ۶۵.
۵۶. قواعد الاحكام، ج ۱، ص ۴۸۶.
۵۷. ر.ک: جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۷۳.
۵۸. ابن براج، المهذب، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۳، ص ۷.
۵۹. كاشف الغطاء، كشف الغطاء، ج ۴، ص ۳۳۷.
۶۰. جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۱۴ - ۱۷.
۶۱. همان، ج ۴۱، ص ۶۵۵.
۶۲. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۱۲.
۶۳. جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۶۵۵. «كان في وصية امير المؤمنين لاصحابه... فاذا حضرت بلية فاجعلوا اموالكم دون انفسكم و اذا انزلت نازلة فاجعلوا انفسكم دون دينكم فاعلموا ان الهالك من هلك دينه»، نيز ج ۶۶، ص ۳۹۲ از جمله وصاياي پيامبر (ص) به علي (ع): «ابذل مالك و دمك دون دينك».
۶۴. يوسف القرضاوي، الانتفاضة الفلسطينية و العمليات الفدائية، ص ۷.
۶۵. بقره، آیه ۱۹۴.
۶۶. همان، آیه ۱۷۹.
۶۷. وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۶۸. انفال، آیه ۴۷.
۶۹. شرايع الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۱.



۷۰. انفال، آیات ۱۵ و ۱۶.
۷۱. ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۶۳، به علامه نسبت داده است.
۷۲. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۶۰.
۷۳. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۴۵۲.
۷۴. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۳، ص ۲۳.
۷۵. آل عمران، آیه ۱۶۹.
۷۶. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۶۱-۶۲.
۷۷. محمد غزالی، احیاء العلوم، ج ۷، ص ۲۶.
۷۸. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۲۱.
۷۹. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۳۹، به نقل از تاریخ ابن اسحاق.
۸۰. مجموعه اسئلة متعلقة باحكام الجهاد و الجواب من علماء القسام، ص ۳۷. نک: سایت اینترنتی «کتاب الشهید عزالدین القسام»
۸۱. نساء، آیات ۲۹ و ۳۰.
۸۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۷۳.
۸۳. الموسوعة الفقهية، وزارة الاوقات و الشؤون الاسلاميه، ج ۶، ص ۲۸۳.
۸۴. دکتر محمد الزحیلی، احمد معاذ الخطیب، العمليات الاستشهادیه فی المیزان الفقہی، ص ۱۴۵ - ۱۵۰.
۸۵. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۵۹.
۸۶. علامه حلی، تذکرة الفقهاء ج ۹، ص ۶۵-۶۶.

